

ویژگی های داستان داستان های شاهنامه فردوسی و پیام دهی اخلاق (فلسفه دان بسیارگو)

کبری رحیمی^۱، سعدالله رحیمی^۲^۱ کارشناس ارشد مطالعات زنان، بافت^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان (نویسنده مسئول)

Sadi.rahimi۷۷@gmail.com

چکیده

قدیمی ترین داستان های پیدا شده در دنیا، داستان های اساطیری است که مادر داستان های حماسی و سپس تاریخی می شود. تمایز داستان های شاهنامه با دیگر داستان های ادبی از وجوه امتیاز این اثر است. داستان رفتن کیکاووس به مازندران، هوشنگ و پیدایش آتش، چگونگی گرفتن رخس و رام کردنش به دست رستم، داستان بیژن و منیژه، زال و رودابه، داستان رستم و اسفندیار و داستان رستم و سهراب جذاب می باشند. شاهنامه از نظر محتوا و نظام داستانی، رویدادها، کنش ها و واکنش ها، گره زنی و گره گشایی ها، تأکید دارد. در بخش اساطیری شاهنامه فردوسی ارزش ها و مفاهیم اخلاقی و خردپسند و صفات و مفاهیم ضد اخلاقی و ناپسند در قالب موجوداتی اهورایی و اهریمنی ظاهر شده اند که در داستان ها نمود دارند. در ورای بد اخلاقی های ظاهری، دیو آرز، زشت ترین دشمن آدمی است که در کنار دیوهای چون خشم و بداندیشی قرار دارد. تنوع و گستردگی قصه های شاهنامه بیانگر تنوع فرهنگی ایران باستان است نتیجه داستان های شاهنامه آرزوهای ایرانیان برای پاسداشت از حریم خاک خود، نابودی دشمنانی چون افراسیاب، رهایی بردگان از چنگال ضحاک، به سلامت رستن بی گناهی چون سیاوش از آتش هوسرانان است. واژه هایی چون خرد، دانش، داد، راستی، آزر و یا چون آرز، کژی، کاستی، ننگ، تباهی پر بسامد می باشند که هر یک بار مفهومی خاص را دربردارند. فردوسی وقتی درباره توحید و یگانگی حرف می زند به زبان فلسفه حرف می زند. هرگز تسلیم ناامیدی نشدن، اگر همه درها هم بسته شده باشد، پند و اندرز شریف است که در بیان فلسفی هر داستان نهفته است، که در ابتدا یا فرجام جای دارد. فردوسی به آفرینش خلقت اشاره می کند و سرچشمه همه خلقت و کائنات را پروردگار می داند، از این رو، پهلوانان او هم رنگ و بوی توحیدی دارند.

واژه های کلیدی: شاهنامه، داستان ها، اخلاق، فلسفه

متن (ویژگی‌های داستان در شاهنامه (فلسفه دان بسیارگو)

شاهنامه فردوسی مجموعه داستانی بی نظیری از اساطیر ایرانی، حماسه های پهلوانی، روایات تاریخی و نیمه تاریخی، افسانه های حماسی، غنایی، روایی است که فردوسی آن‌ها را با هنرمندی بی‌همتایی، در چارچوب سرگذشت قوم ایرانی، از آغاز تا زمان ورود اسلام به ایران، به نظم کشیده شده است. داستان های شاهنامه نه تنها از نظر تنوع و شگردهای داستان نویسی در عرصه ادبیات فارسی بی‌مانند هستند؛ بلکه سرشار از آموزه های اخلاقی و انسان سازند که می‌توان آن‌ها را زیرمجموعه ادبیات تعلیمی به شمار آورد. داستان های شاهنامه که مربوط به بخش های اساطیری، حماسی و تاریخی می باشند، به گروه های گوناگون تقسیم می‌شوند که ویژگی های دگرسان دارند. داستان های اساطیری از هدف آرمانی مردمان نخستین روایت دارند، که بر محور پندارها، گفتارها و کردارهای ساده خویش پایبند می باشند. در داستان های حماسی از نحل های باورمند و زندگی سلحشورانی که آرمانشان از نیک و بد انسان ها دفاع می کند و از باور یکتاپرستی هدایت می شود، الهام می گیرند و در حوزه تاریخی که دارای داستان های بیشتر است، هدف آن بازنمایی زندگی به کمک کلام است. شاهنامه فردوسی یک داستان بلند است که در دل خود داستان های زیادی را جای داده است؛ داستان هایی که زندگی ایرانیان را در طول تاریخ به تصویر می کشد. قدیمی ترین داستان های پیدا شده در دنیا داستان های اساطیری است که مادر داستان های حماسی و سپس تاریخی می شود، و ادیبان گفته اند: در شاهنامه هفده گونه داستانی وجود دارد که اولین آن‌ها داستان های اساطیری است. مثل داستان برآسمان رفتن کیکاووس، یا پیدا شدن آتش در عهد هوشنگ. از دیگر انواع داستان در شاهنامه، قصه های حماسی است، مثل داستان حماسی گرفتن رخس به وسیله رستم و جنگ رستم و اشکبوس، رستم و شغاد، رستم و سهراب، هفت خان رستم و هفت خان اسفندیار که ریشه اساطیری دارند. تصویر آفرینی و وصفی که در نبرد رستم با اشکبوس کشانی دیده می شود، جذابیت و گیرائی را از قلم و اندیشه فردوسی به بار می نشاند، که از آن لحظه خواننده هر دم در جستجوی چنین توصیف هائی می گردد. در شاهنامه هم داستان‌های عاشقانه مثل داستان بیژن و منیژه و زال و رودابه است و هم داستان های حیرت انگیز، مثل داستان اکوان دیو. و نیز، داستان های تمثیلی که شاعر در آنها از قصه های کوتاه برای اثبات یک ماجرا استفاده می کند و تعلیم اخلاق می دهد. داستان باربد، نوازنده خسرو پرویز که در قسمت تاریخی شاهنامه آمده است، پندآموز است؛ ولی زیبایی و دلکشی داستان زال و رودابه دیگرسانی به وجود می آورد، که پیر و جوان نمی شناسد.

چو سرو سهی بر سرش ماه تام

برآمد سیه چشم گلرخ به بام

پدید آمد آن دختر نامدار

چو از دور دستان سام سوار

که شاد آمدی ای جوانمرد راد

دو بیجاده بگشاد و آواز داد

تمدن بزرگ ایران باستان چنان گستردگی و مولفه های اخلاقی دارد که همه ویژگی های انسانی نیک را در خود جمع دارد.

در تمدن و فرهنگ ایران، اسطوره ها چنان پاک هستند که در کنار رهبران الهی قرار می گیرند.

که من عاشقم همچو بحر دمان

ازو بر شده موج بر آسمان

در اسطوره های ایرانی ارزش ها و مفاهیم اخلاقی و خردپسند و صفات و مفاهیم ضداخلاقی و ناپسند در قالب موجوداتی اهورایی و اهریمنی ظاهر شده اند. امشاسپندان، ایزدان و ایزدبانوان مظاهر صفات پسندیده اخلاقی اند، و اهریمن، و دروجان نیز سمبل پلیدی، بداندیشی و بی اخلاقی محسوب می شوند. هر کدام صفات خاص خود و سمبلی اسطوره ای دارند. مانند دیو آز، دیو خشم و دیو رشک، و برخی دیگر با از دست دادن کالبد اسطوره ای معنا و مفهوم انتزاعی خود را حفظ کرده و نه فقط در

شاهنامه که در همه آثار فرهنگی و ادبی ایران تداوم یافته اند. در شاهنامه واژه هایی که در اسطوره ریشه دارند، فراوان است. واژه دیو به تنهایی و یا در ترکیب هائی چون دیو آژ و دیو شهوت، در کنار مفهوم اسطوره ای و اخلاقی خود قرار دارند. در سراسر شاهنامه چهره دیو نمود دارد. زیرا دیو نماینده پلیدی است و در برابر خوبی قد بلند می کند.

اسکندر وقتی به شهر برهمن می رسد، و از برهمن در مورد گنهکار روی زمین می پرسد:
 برهمن چنین داد پاسخ بدوی
 گنهکارتر چیز مردم بود
 که ای پاکدل مهتر راستگوی
 گنهکارتر چیز مردم بود
 چنین داد پاسخ که آژ است شاه
 آژ و کین با مایه های اخلاقی حضور پیدا کرده اند.
 چنین داد پاسخ که آژ و نیاز
 دو دیوند بیچاره و دیوساز
 یکی را ز کمی شده خشک لب
 یکی از فزونی ست بی خواب شب (همان: ۶۸)

گاه، گزینه های اسطوره ای و مفاهیم اخلاقی با هم آمده اند. در اندرزه های خردمندانه بوذرجمهر نیز چنین است:
 بدو گفت کسری که ده دیو چیست
 کزیشان خرد را نباید گریست
 چنین داد پاسخ که آژ و نیاز
 دو دیوند با زور و گردن فراز
 دگر خشم و رشک ست و ننگ ست و کین
 چو نماد و دوروی و ناپاک دین (همان: ۱۹۶)
 تقابل خرد با دیوان نابخردی که پیشینه ای اسطوره ای دارند، در شاهنامه فراوان دیده می شود. وقتی کسری از بوذرجمهر می پرسد:

به بنده چه دادست کیهان خدیو
 که از کار کوتاه کند دست دیو
 چنین داد پاسخ که دست خرد
 ز کردار آهرمنان بگذرد
 ز شمشیر دیوان خرد جوشن ست
 دل و جان داننده زو روشن ست (همان: ۱۹۷)

این تقابل گاه به گونه ای آشکار مانند ابیات مذکور و گاه در ژرفای داستان ها و حوادث دیده می شود. مانند آزمندی اسفندیار و تیره شدن چشم او، در مقابل حرص قدرت پذیری که همه وجود پهلوان رویینه تن را آکنده است. آزمندی پلید ضحاک و خوردن مغز سر جوانان، که امید آینده پدران و مادران و سرزمین خود بودند. خوردن مغز سری که جایگاه خرد است، به وسیله آزمندی، بدترین خصیصه وجود هر موجود است، که اینبار همه اش در تن فرمانروای ملک جمع شده است، و ریشه امیدواری را برای آبادگران ملک سست می سازد. آزمندی کاووس و اسارت و نابینایی او که درواقع نابینایی درون است. همین کاربرد نیز، در مورد دیوان خشم، رشک، سخن چینی و کینه نیز، دیده می شود. دقت در این نمونه های پرکاربرد و پرمعنا در شاهنامه نشان می دهد که بسیاری از آن ها خصلت اسطوره ای دارند. « زبان و اسطوره همبستگی تجزیه ناپذیری با هم دارند، ولی به تدریج هریک از آن ها به گونه ی عنصری مستقل پدیدار می شوند. می توان این دو را دو جوانه متفاوت از ساقه ای دانست که هر دو از یک انگیزه صورت بندی نمادین و فعالیت ذهنی بنیادین، و یک نوع تمرکز و تعالی تجربه ساده حسی برمی خیزند» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۵) علاوه بر ضد ارزش های اخلاقی و صفت های نابخرد، برخی از ارزش ها و مفاهیم اخلاقی خردپسند نیز با اسطوره در ارتباط است. آژ در شاهنامه بسیار پرکاربرد است. آژ در اسطوره نام دیوی است که سمبل سیری ناپذیری است و تا پایان جهان دوام می آورد و سرانجام نابود می شود. در ژرفای کالبد دیوی و اسطوره ای، معانی افزون طلبی، حرص، طمع، زیاده خواهی و زیاده جویی نهفته است. « آژ در شاهنامه گاه با کارکردی اخلاقی و به دور از کالبد اسطوره ای و خارق العاده، و گاه با همان کالبد دیوگونه اسطوره ای و با همان معنای رمزآلود و غیر اخلاقی دیده می شود. « در میان دیوانی که فردوسی، به

پیروی از پشتوانه های باستانی حماسه اش بارها در سراسر شاهنامه از آن ها نام می برد و منش و کنش و نقش آن ها را به وصف درمی آورد، نام های همواره پیوسته دو دیو آز و نیاز، که در واپسین تحلیل و دو روی یک سکه اند، از همه چشمگیرتر است. شاید از آن جا که آز در سازمان اندیشگی و اخلاقی ایرانی در برابر خود جای می گیرد و کاخ شاهنامه چنان که آشکار است بر شالوده های خرد بنیاد گذاشته شده است. در فرهنگ شاهنامه فردوسی، یکصد و نه بار کاربرد آز و ترکیب های آن به ثبت رسیده است.» (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۸) مضمون داستان های شاهنامه بسیار فراگیر است، و همین سبب، دلیل تمایز داستان های شاهنامه با دیگر داستان های ادبی است که وجوه امتیاز این اثر را نشان می دهد. داستان های شاهنامه سبب شده است، این شناسنامه ایرانیان و زبان فارسی، اثری متمایز با دیگر آثار ادبی شود. ویژگی داستان های شاهنامه که هیچ اثر دیگر ادبی در ایران آن ها را در خود ندارد، سبب گشته از سوی مخاطبانش مورد اقبال بیشتری شود. مردم ایران نه تنها در خود آگاهشان با شاهنامه ارتباط برقرار می کنند، در ناخودآگاهشان نیز با شاهنامه

ارتباط دارند؛ یعنی شاهنامه در سامانه ذهنی ایرانیان نفوذ دارد. این نفوذ، کمی کمتر، حتی در آثار ادبی دیگر نیز مشهود است. اگر مثنوی معنوی مولانا دارای داستان های متنوع است، حالت دلربایی قومی و ملی شاهنامه حتی از مثنوی بیشتر است و اشتیاق بیشتر مخاطبانش را برمی انگیزد. به همین دلیل صدها نسخه خطی از آن به یادگار مانده است و چاپ های مختلفی هم از آن موجود است. آموزه های شاهنامه هنوز هم زنده و پویاست و برای انسان امروز درس های زیادی دارد و می تواند رهگشای او در جاده پرفراز و نشیب زندگی باشد. از همان زمان رونمایی از این اثر شکوهمند، هر شاعری و یا نویسنده ای که به طبع آزمائی نشسته است، از برکات شاهنامه هم بهره مند شده است. وجه متمایز شاهنامه که از تراوش قلم حکیم سخن سرای ملک ایران، فردوسی، سرایش پیدا کرده، کوله بار دوران اساطیری و تاریخ ملتی را بر دوش دارد که همواره در کشاکش تاریخ با فراز و فرودهای فراوانی روبرو بوده است. شاهنامه پر از داستان هایی است که آمال و آرزوهای یک ملت را در قالب اساطیر و داستان به تصویر کشیده است. آرزوهای ایرانیان برای پاسداشت از حریم خاک خود، نابودی دشمنانی چون افراسیاب، رهایی بردگان از چنگال ضحاک، به سلامت رستن بی گناهیانی چون سیاوش از آتش هوسرانان و در فرجام داستان پاکي ها، و به فرجام رساندن انتقام خون سلحشوران و نیز، داستان جشن و شادمانی دودمان پاک ایرانیان بر فراز پیروزی های زندگی زنده شاهان و پهلوانان، با همه ویژگی های خردپسند مردمان ایران، حس سربلندی را نشر می دهند. در شاهنامه واژه هایی که بر ارزش ها و معانی مهم و برجسته، اشاره دارد و به نشر اخلاق انسانی پاک می پردازد و ویژگی های پلید و فرومایه را پست می شمرد، فراوانند. و « می توان گفت که مفاهیم فلسفی و اخلاقی که فردوسی در شاهنامه بیانگر آن است، در وجود واژه های بنیادینی تبلور یافته است که پیوسته تکرار می شوند چون خرد، دانش، داد، راستی، آرم و یا چون آز، کژی، کاستی، ننگ، تباهی و مانند این ها.» (مسکوب، ۱۳۷۴: ۱۰۵) این اثر ارزشمند باب و دروازه تطبیق علوم میان رشته ای را برای پژوهندگان خویش باز کرده است و در زمینه تطبیق با آثار بشکوه جهان سنجیده شده و می شود. و در راستای سنجش و فرایند دگرگونی اسطوره ها و جریان عقلانی شدن آن ها به تحولات هماهنگ کمک کرده است. « در زبان واژه هایی را می توان یافت که به تنهایی بر یک پنداشته اساطیری دلالت دارند، و در برخی دیگر از واژه ها پنداره هایی اساطیری به صورت مؤلفه های معنایی مستقلی درمی آیند و حوزه معنایی مستقلی را می سازند که وجود آن ها اصالتاً ناشی از حضور اسطوره است و مجموعه آن ها شبکه هایی از واحدهای سازنده معنی را در زبان پدید می آورد » (مزدپور، ۱۳۸۳: ۶۹) نکته بسیار مهم و شگرفی که در باب جنگ رستم با اکوان دیو وجود دارد، مقایسه خرد و دانش بشری با خرد الهی است. توجه به کاربرد واژه فلسفه و حکمت و دانایی در نزد داستان ها، مشخص می کند که هدف شاعر چه بوده است:

بپویم به راهی که گویی مپوی

ایا فلسفه دان بسیارگوی

به نظر می رسد، فلسفه در معنای حکمت که گونه ای نگاه مبتنی بر اخلاق در آن استوار است، دارای دوگانگی شده است که وسیله معرفت قرار گرفتن آن جای تامل دارد و بیشتر به این نگاه نزدیک می شود که نوعی عملگرا بودن را نشان دهد یعنی

می گوید دیو عمل وارونه انجام می دهد و کسی را که گرفتار دیو شده است، طوری معرفی می کند که شرایط متوسل شدن و یا به نوعی فرصت اندیشیدن برای راه نجات امنیتی ندارد و بایستی زود تصمیم گیری کند؛ مانند همین صحنه ای که دیو و رستم در برابر هم چهره نمایی دارند. یعنی هم باید شرایط محیط را سنجید و هم نحوه اقدام مجری را.

تو بر کردگار روان و خرد ستایش گزین تا چه اندر خورد

البته فردوسی وقتی درباره توحید و یگانگی حرف می زند به زبان فلسفه حرف می زند. این که وی درباره خدای پاک سخن می گوید و خدا را آفریننده روح و خرد می داند و زمان و مکان و خورشید و ماه را از مدبر و مدیری کاردان که به وجود آورنده آن هاست، یاد می کند از بینش فلسفی می داند که عقل آدمی به همان اندازه که می بیند، آن اندازه را می پذیرد. با همین بینش توحیدی است که فردوسی حتی، درفش کاویانی را که نماد استقلال سرزمین پهناور ایران بوده است، از چنگ ضحاک با افکار ملی و نگاه فلسفی بیرون می کشد و در ادامه داستان ها و راه رستگاری ایران و ساکنان این مرز پرگهر از لحن حماسی همه را سیراب و راضی می سازد. این ویژگی بهره مندی فردوسی از زبان و ادبی فارسی، همان است که همگان اقرار دارند، به راه مستقل گشتن ایران و پیوند اقوام مختلف آن کمک و یاد شده است.

کی توان نوشید این می زیر دست می یقین مر مرد را رسواگر است

بوی را پوشیده و مکنون کند چشم مست خویشتن را چون کند

هر کس که دلی دارد یک مور نیازارد کان مور هم از دلبر دارد اثری بر دل (الهی قمشه ای، ۱۳۹۶)

در برابر خرد خداوند، رأی و دانش و علم بشر سراسر بیچارگی است.

همه دانش ما به بیچارگیست به بیچارگان بر نباید گریست

تو خستو شو آن را که هست و یکیست روان و خرد را جزین راه نیست

هدایت الهی است که سبب می شود رستم با شنیدن رأی اکوان دیو، ضد آن عمل کند و به اصطلاح پاتک بزند. چون پهنه بزرگ ایران در مواجهه با خطرهای بیگانه به وجود این تهمتن نیازمند است.

ایا فلسفه دان بسیارگو بیویم به راهی که گویی میوی

ویژگی بیان مطلب در داستان های شاهنامه، دو روی اندیشه دیوسیرتی و نیک اندیشی را در برخورد اکوان دیو با رستم نشان می دهد. تبادل اندیشه را درباره یاری نکردن کیکاووس به رستم به خاطر می آورد و هشدار می دهد همین دیو بازدارنده نیکی ها در وجود کیکاووس رخنه کرد و او را به سمت و سویی سوق داد که از دادن دارو برای درمان سهراب خودداری کند. در این ضدیت دیو و ددی، گفتار تند به فلسفه دان ادامه دارد، تا پند و اندرز چاره گر شود.

ترا هرچه بر چشم سر بگذرد نگنجد همی در دلت با خرد

بنا گفتن و گفتن او یکیست

سخن هرچه بایست توحید نیست

نیاید به بن هرگز این گفت و گوی

تو گر سخته ای شو سخن سخته گوی

همی بس بزرگ آیدت خویشتن

به یک دم زدن رستی از جان و تن

سرایي جز این باشد آرام تو

همی بگذرد بر تو ایام نو

رستم چون به خواب می رود، اکوان دیو او را دربند می کند و به بالای سرش در هوا بلند می کند. اکوان دیو از رستم دست بسته می پرسد با تو چه کنم؟

کجات آید افگندن اکنون هوا

یکی آرزو کن که تا از هوا

کجا خواهی افتاد دور از گروه

سوی آبت اندازم از سوی کوه

رستم که از خردمندان قوم و از گذشته ها شنیده است، سخنان دیو باژگونه است، با خود می گوید: اگر از او بخواهم که مرا به دریا افکند، به کوه می افکند و اگر بگویم به کوه بینداز، به دریا می اندازد، پس، می گوید: مرا در کوه پرتاب کن، تا استخوان هایم خرد شوند.

هوا در کف دیو وارونه دید

چو رستم بگفتار او بنگرید

« دیو بیامد، چون او را در سلاحش خفته دید، جرات نیافت که بدو نزدیک شود. زمین را گرد ببرید و او را با آن به هوا برداشت. رستم بیدار شد و از اینکه از دیو حذر نکرده و بیدار کار او نبوده است، پشیمان شد. چون بیدار شد و بر خود جنبید دیو گفتش: با تو چه کنم؟ دوست داری که در صحرا به کوهت اندازم یا به دریا به آبت افکنم؟ رستم به اندیشه فرو رفت و با خود گفت که اگر به کوهم افکند بند از بند تنم خواهد گسست اما، در آب امید زیستنم هست. ولی، اگر بگویم که به آبم افکن، خلاف من خواهد کرد و مرا بر کوه خواهد افکند زیرا، که می دانست که دیوان همواره خلاف آنچه مردم می گویند، عمل می کنند. پس گفت: مرا بر کوه و صحرا و نیزارها افکن تا ببرها و شیرها چنگال هایم را ببینند و طعم توان و نیرومندی من بچشند. دیو گفت: هنوز هم از زور و توانت سخن می گویی. تو را به جایی می افکنم که در آنجا نه زنده ای بینی و نه مرده ای. پس او را به دریا افکند. چون رستم در دریا افتاد، نهنگ ها و دیگر درندگان دریا آهنگ خوردن او کردند. او شمشیر را به دست راست گرفت و به دفاع از خود پرداخت و با دست چپ و پاها شنا کردن گرفت تا به ساحل رسید. پس از دریا برآمد و زره و دیگر جامه های خود بر زمین گسترده خشک شوند. سر و تن شست و خدا را سپاس گفت که او را از آن حادثه بزرگ رها نیده بود.» (آیتی، ۱۳۸۱: ۲۰۶)

هرگز تسلیم ناامیدی نشدن، اگر همه درها هم بسته شده باشد، پند و اندرزی شریف است که در کنه داستان نهفته است. سپاسگزاری از آفریدگاری که هادی است و در تنگناها یاریگر می شود، و بهترین کار را می کند، و در زمان مناسب پنجره را باز می کند تا از روزنه آن راه نجات نشان داده شود. انگیزه قوی، به خود متکی بودن، اراده قوی، صبر و شکیبایی، و صداقت از ویژگی های آموزشی داستان است. کار اکوان دیو، بد دانسته شده است، تا در تقابل بدی، نیکی چهره گشا گردد. این پرهیز از بدی که در همه داستان ها بدان اشاره می رود، به خاطر هنر استقلال خواهی نهفته در داستان های شاهنامه است که از زبان آن بهره دارد. نمادهای اسطوره ای معانی و ارزش های بسیار والا، متعالی و خردپسندی را در خود نهفته دارند که ظرفیت بالای اخلاق گرایی را در اسطوره های ایرانی؛ و پایبندی ایرانیان باستان را به رعایت ارزش ها و اصول

اخلاقی و انسانی؛ و نفرت آنان را از صفات ضد انسانی و فرومایه آشکار می کند. بخش عمده ای از سازگاری و هماهنگی کارکردهای اسطوره ای با کارکردهای اخلاقی و خردگرا به دلیل خردورزی و اخلاق گرایی اسطوره های ایرانی است، ایرانیانی که ساده دل و ساده زیست و مهربان بوده اند و دلیل دیگر آن، نمادین بودن اسطوره و قدرت تأویل پذیری آن است. بدین سبب، هر یک از داستان های شاهنامه خصایص و پیام مندی خاص خود را دارند. شاهنامه سراسر درس و عبرت است، حتی، در ورای داستان هایی که جنگ و نبردی را حکایت می کند پیامی دارد که ادیبان این داستان ها را زیر مجموعه ادبیات تعلیمی به شمار می آورند. فردوسی از همان وقت که نیمه شب چراغ را برمی افروزد و از همسر مهربانش که او را مهربانو می نامد، درخواست می کند تا در بیدار سازی شب، وی را همراه گردد، جرقه مشعل اخلاق را روشن می کند. همسرش با روش خوش پهلوانی خوانی، قصه را سر می دهد. درس عشق و محبت بار دارد. اگر در بخش اساطیری شاهنامه، منوچهر پس از مرگ فریدون راه او را ادامه می دهد، از برکت تربیت و پرورشی است که در کانون خانوادگی پهلوان و شاه در گذشته یاد گرفته شده است. از این رو، با منش اخلاقی به همه ایرانیان یاد آور می شود، به ارزش ها و آداب و رسوم و سنن گذشتگان احترام بگذارند و از فرهنگ پربار و غنی ایران زمین بهره ببرند. در این داستان دینداری و دادگری نخستین پیام شاه کشور به کارگزاران و مردمان است که در واقع به آن وعده ها عمل هم می شود. اگر در این زمان سام که نیای رستم است، اعلام همکاری می کند و بر شاهان دادگر درود می فرستد، نتیجه کار او هم در اجرای فرمان شاه انجام می شود و هم سال های بعد، رستم این گفتار را به کار می بندد و از پادشاهی مانند کیکاووس که او را از نژاد شاهان و پهلوان پاک می داند، یاری می رساند. و این را چنین بازگو می کند: من و پدرانم همگی در خدمت شاهان و پشت و پناه بزرگان بوده ایم. کمر بندگی شاه و جنگ بدخواه را بر میان بسته دارم. سر سرکشان را به بند می کشم و جهان را رام و آرام می سازم. فردوسی در داستان ها به مخاطبانش می گوید که هرچه بر تو می گذرد، واقعیت است که باید بیش از قصه به آن اهمیت داده شود. همین پند و اندرزهاست که در ورای آن ها انسان به مسامحه در برابر تلخ و شیرین زندگی فراخوانده می شود، و از باور اخلاقی که سراینده می سراید، بهره می برد. حکیم توس در لا به لای این داستان ها و اساطیر، چنان از خدا یاد می کند و بر ابیات اساطیری خود رنگ خدا می زند که گویی قصد داشته تا آشتی و پیوندی میان اعتقادات اسلامی و باورهای کهن بزند. وی با این کار، آیین تمام نمای ملتی می شود که بعد از پذیرفتن اسلام و ایمان آوردن به خدای یگانه، باورهای درست گذشته خود که با دین و آیین الهی متضاد نبود، نشر داد و حفظ کرد. شاعر در دیباچه اثر شکوهمند خویش، به بیان اعتقادات دینی و باورهای خود پرداخته است. در این مقدمه، فردوسی حکیمی مسلمان و شیعه معرفی می شود که هیچ کس نمی تواند بهتر از خود شاعر وجه باورهای او را ابراز کند. او در روزگاری که پادشاهی سرسخت مانند محمود غزنوی حکومت می کرد، بر شیعه بودن خود تأکید می کند و این نشان از شجاعت او همانند پهلوانانش است:

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و گمان و نشان برتر است	نگارنده بر شده پیکر است
به بینندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دو بیننده را

مفهوم اعتقاد کلامی شیعیان و معتزله مبنی بر عدم رؤیت پروردگار، برخلاف اشاعره، در این سروده به وضوح آشکار است. بسیاری از باورهای اسطوره ای که در روزگاران کهن همچون حقیقت پذیرفته می شده است، در ادبیات و زبان تداوم یافته اند. کسی ذهنش عادت به افکار خوب و زیبا که پر از شوق و امید باشد، گرایش پیدا کند، آفریدگار در فرصت مناسب با حکمت حکیمانه خود به طور معجزه آسایی او را کمک می کند، که این مهم در نتیجه توکل به درستی و راستی از زبان قهرمان و پهلوانی چون رستم در شرایط سخت بروز می کند تا رهروان سرزمین بزرگ ایران یاد بگیرند. فردوسی به آفرینش خلقت اشاره می کند و سرچشمه همه خلقت و کائنات را پروردگار می داند:

از آغاز باید که دانی درست
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
سر مایه گوهران از نخست
بدان تا توانایی آرد پدید

سر مایه گوهران این چهار
چو دانا توانا بد و دادگر
برآورده بی رنج و بی روزگار
از ایرا نکرد ایچ پنهان هنر
فرجام دیباچه چنین است:

تو را دانش و دین رهاند درست
وگر دل نخواهی که باشد نژند
در رستگاری بیایدت جست
دل از تیرگی ها بدین آب شوی
به گفتار پیغمبرت راه جوی
اعتقادات خود را بر شیعه بودن آشکارا اعلام می دارد:

که من شهر علمم علیم در است
گواهی دهم کاین سخن ها ز اوست
درست این سخن قول پیغمبر است
تو گویی دو گوشم پر آواز اوست
منم بنده اهل بیت نبی
ستاینده خاک پای وصی

حتی پهلوانان او هم رنگ و بوی توحیدی دارند، با وجود این که برخی از آنان در حوزه اساطیر و حماسه ها می گنجند، ولی در نیایش های خود به اقتضای حال با پروردگار خود سخن می گویند. به عنوان نمونه در نامه کیخسرو به کاووس می سراید:
چو در پیش یزدان گشایی دو لب
نیایش و توسل پهلوانان به خدا، هنگام سختی و نومییدی به درگاه ایزد منان، نشان از باور دینی و اعتقادی آنان دارد. وقتی بیژن با هومان تورانی می جنگد و پی می برد حریفش زورمند است و قدرتش بر او می چربد، دست به دعا برمی دارد:
بخورد آب و برخاست بیژن به درد
ز دادار نیکی دهش یاد کرد

تن از درد لرزان چو از باد بید
به یزدان چنین گفت: کای کردگار
دل از جان شیرین شده ناامید
تو دانی نهان من و آشکار
اگر داد، بینی، همی جنگ من
وزین جستن کین و آهنگ من

ز من مگسل امروز توش را
زمانی کیخسرو به دنبال افراسیاب، در حال نومییدی است و از یافتن افراسیاب ناامید می شود، تنها چاره را توسل و دعا به خدا می بیند و دعایش به کمک پهلوانی به نام هوم برآورده می شود.

همه شب به پیش جهان آفرین
وقتی سپاه ایران در برف و سرما گرفتار می شود و بیم مرگ و نیستی می رود، باز هم سپهداران و پهلوانان دست نیایش و دعا
سوی
به
خدا
می برند:
سپهدار و گردن کشان آن زمان
گرفتند زاری سوی آسمان

که ای برتر از دانش و هوش و رأی
همه بنده پر گناه توایم
در این برف و سختی تو فریاد رس
شاهنامه پر است از این ابیات که یکایک شخصیت ها در مواقع سختی و آسایش به راز و نیاز می پردازند. از دیگر مواردی که در جرگه اخلاقی به حساب آورده می شود، مهرورزی شخصیت های شاهنامه است. آنان در این راه می کوشند تا با کوشش و راهنمایی، نابرابری را از بین برده و بندگان در بند را نجات دهند که البته در فرجام هر عمل موفقیت آمیز، همه را از جانب خداوند می دانند. هنرنمایی فردوسی در پردازش داستان های شاهنامه قابل تحسین است. شاهنامه از نظر محتوا و نظام داستانی، رویدادها، کنش ها و واکنش ها، گره زنی و گره گشایی ها، تأکید دارد. فردوسی داستان آفرین نیست، داستان پرداز است؛ برای مثال، فردوسی خودش رستم را درست نکرده است. رستم شخصیت آفریده ایران باستان است. ولی فردوسی با هنرمندی تمام رستم را برای خوانندگان توصیف کرده است. توصیفات فردوسی هنگام نقل داستان ها، به ویژه، نبردها، هنرمندانه و دراماتیک است. پیام مندی، پندارگذاری و نتیجه گیری از دیگر شگردهای داستان پردازی شاهنامه است. فردوسی در آغاز و پایان داستان ها به طور مستقیم و در ضمن داستان هم از زبان شخصیت ها پیام خود را به خواننده منتقل می کند. در داستان اکوا دیو می گوید:

تو مر دیو را مردم بدشناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آن کو گذشت از ره مردمی
تو مر دیو خوانش، مخوان آدمی

داستان های شاهنامه بسیار متنوع، هنرمندانه و زیباست است، مثل داستان های باربد یا داستان کشتن اژدهای رود کشف به دست سام نریمان، که خواندن آن ها جوانان را به وجد می آورد. بررسی نمونه ها نشان می دهد که اخلاق در شاهنامه بر اساس خرد و اندیشه با اسطوره در پیوند است. اسطوره های اخلاقی شاهنامه معانی والا، عمیق و بنمایه ای خردگرا و خردآموز دارند. موتیف های سازگار با روش های اخلاقی و زندگی شیرین مردمان در شاهنامه، راهنمایی می باشند، که دل شاهان و جان پهلوانان را به نشاط وامی دارند. اگر در زبان علمی و ادبی از عدالت و مساوات سخن می رود، از این روست که فهم شود، شرایط ایجاد مساوات در جامعه سهل تر از اجرای عدالت است. در شاهنامه از داد، سخن می رود. داد، یکی از ارکان اصلی خرد سیاسی و اخلاق شهریاری در شاهنامه است. این ارزش هم ویژگی اسطوره ای و هم جنبه خردگرایی دارد. اندیشه داد، در شاهنامه از یک سو خصلت افسانه ای و اسطوره ای دارد و از سوی دیگر درونمایه فلسفی و منطقی، نیز دارد. اگر داد، باشد باران هم هست و اگر بیداد باشد، خشکسالی است. زمانی که داد، در کشور گسترده است:

زمین چون بهشتی شد آراسته
و زمانی که بیداد جای داد، نشیند:
ز داد و ز بخشش پر از خواسته

شود در جهان چشمه آب خشک
نگیرد به نامه درون بوی مشک

ز کژی گریزان شود، راستی
پدید آید از هر سوی کاستی (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۸۰)
همچنین تجلی داد، در شاهنامه در وجود کیخسرو که شخصیتی اسطوره ای و خردمند است، پیوند خرد و اسطوره را اثبات می کند. در داستان های شاهنامه لوگوس یعنی عقلانیت و منطق، با میتوس یعنی اسطوره یا عنصر خیالی آمیخته است. این دوگانگی در بیشتر داستان های شاهنامه وجود دارد؛ مثل داستان رستم و سهراب که هم وجه تعلیمی و هم حیرت انگیز دارد؛

از یک سو، نکوهیدگی از را به خواننده گوشزد می‌کند و از سوی دیگر سراسر اعجاب و شگفتی است. تنوع و گستردگی قصه های شاهنامه بیانگر تنوع فرهنگی ایران باستان است. فرهنگ ایرانی پویاست و سراسر حرکت است. در واقع نیاکان ایرانی زندگی را به صورت قصه برای آیندگانشان روایت کرده‌اند.

ایا فلسفه دان بسیارگوی
بپویم به راهی که گویی مپوی

فردوسی در داستان اسکندر، فیلسوفان را کسانی می‌داند و می‌خواند که نامه برای روشنگر می‌برند تا تصویری خردمندانه و خردپسند از اسکندر ارائه دهند.

بیامد یکی فیلسوفی چو گرد
سخن های شاه جهان یاد کرد

و در جای دیگر می‌سراید:

بشد مادر شاه با ترجمان
ده از فیلسوفان شیرین زبان

فردوسی فیلسوف را در این جایگاه به معنای کسی که زبان رومی و فارسی می‌داند، معرفی می‌کند که به عنوان مترجم میان روشنگر و اسکندر کار ترجمه را انجام می‌دهد. در باب پادشاهی لهراسب، فیلسوفان روم، اخترشناس و طالع بین خوانده می‌شوند. حکیمی دانا به رموز و اسرار از دیار هند نیز فیلسوف خوانده می‌شود. در داستان لهراسب، میرین که یک نجیب زاده رومی است به خواستگاری دختر قیصر می‌رود، قیصر شرط پذیرش این خواسته را کشتن گرگی مهیب می‌داند که در اطراف آن سرزمین سکنا دارد. میرین ضمن بررسی و جستجو درباره آن مکان و گرگ، به مطالبی درباره طالع بینی و اخترگشایی نیز، دست می‌یابد.

چو آمد به ایوان پسندیده مرد
ز هر گونه اندیشه ها یاد کرد

نوشته بیاورد و بنهاد پیش
همان اختر و طالع و فال خویش

و گاه، اخترشناس و طالع بین، فیلسوف خوانده می‌شوند.

بیامد به نزدیک هیشوی تفت
سراسر بگفت آن سخن ها که رفت

و زان اختر فیلسوفان روم
شگفتی که آید بدان مرز و بوم

« قیصر گفت آن رسم و آئین که زین پیش با آن خو گرفته بودیم به پایان آمد و از این پس دخترم را به کسی خواهیم داد که کاری شگرف کرده باشد. نخست آنکه به بیشه قاسقون رود. در آنجا گرگی است خاکی رنگ، به تن همچون اژدهاست و به نیرو همچون پیل. این گرگ را شاخ است. هر کس که این دیو را بکشد دختر بدو دهم. زمین بر امیر خواستگار با همه گشادگی تنگ شد. به ایران بازگشت و تنها بنشست و به نگرستن در کتاب ها پرداخت. دید که یکی از دانشمندان گفته است که در فلان روزگار مردی از ایرانیان به این سرزمین می‌آید که سه کار خواهد کرد: یکی آنکه دُخت قیصر به زنی گیرد و دو دیگر آنکه در روم دو حیوان درنده را که مردم را آزار می‌رسانند، بکشد. آن مرد می‌دانست که گشتاسب، کتایون دخت قیصر را به زنی گرفته و اکنون میان او و هیشویه دوستی و رفاقت است. پس سوار شد و نزد هیشویه رفت و ماجرا بگفت و آنچه را که در

کتاب آن فیلسوف دیده بود، برشمرد.» (آیتی، ۱۳۸۱: ۲۸۵) در ادامه داستان لهراسب، کلمه فیلسوف تکرار می شود و این بار فیلسوف، نگهبان گنج خوانده می شود. مردی دانا که به همراه گنج و غلامان بسیار از سوی قیصر به کتایون هدیه می شود.

در داستان پادشاهی داراب باز این قیصر روم است که گروهی از فیلسوفان روم را به عنوان هدیه همراه با زر و سیم روانه ایران می کند. به خوبی مشهود است که فردوسی هر خردمند رومی را به صورت عام فیلسوف می خواند.

چهل کرده مثقال هر خایه ای همان نیز گوهر گرانمایه ای

ببخشید بر مرزبانان روم هر آن کس که بودند ز آباد بوم

از آن پس همه فیلسوفان شهر هر آن کس که بودش از آن شهر بهر

فردوسی، بیشتر فیلسوف را مترداف با دانای رومی می آورد. در داستانی شگفت از مواجهه اسکندر با پادشاه هند، که کید، نام داشته است، رازدانی عالم به اسرار، فیلسوف خوانده می شود.

تو را چار چیزست کاندل جهان کس آن را ندید از کهان و مهان

یکی چون بهشت برین دخترت کزو تابد اندر زمین افسرت

دگر فیلسوفی که داری نهان بگوید همه با تو راز جهان

کید، چهار چیز گرانبها به اسکندر می دهد. باز از این فیلسوف سخن دارد.

چهارم نهان دارم از انجمن یکی فیلسوف است نزدیک من

همه بودنی ها بگوید به شاه ز گردنده خورشید و رخشنده ماه

در جایی اسکندر، فیلسوف هندی را به سنجش می نشیند.

پر از روغن گاو جامی بزرگ فرستاد زی فیلسوف سترگ

که این را به اندام ها در بمال سرون و میان و بر و پشت و بال

« اسکندر جامی پر از زهر نزد فیلسوف فرستاد و فرمود تا همه اعضای بدن خود را به آن آغشته سازد تا رنج و خستگی راه سفر از او دور شود. چون عالم در آن جام نظر کرد، هزار سوزن در آن افکند و به نزد اسکندر باز گردانید. اسکندر فرمود تا آن سوزن ها ذوب کردند و از آنها گویی آهنین ساختند و نزد حکیم فرستاد. حکیم از آن گوی آهن، آینه ای تابناک ساخت و نزد شهریار روانه داشت. اسکندر آن آینه در زیرزمینی نمناک نهاد تا زنگار گرفت و سیاه شد و باز پس فرستاد. حکیم از آن آینه زنگ بزدود و آن را با دارویی صیقل داد و براق کرد که دیگر زنگار نگیرد و آن را پیش اسکندر فرستاد. اسکندر فیلسوف را به نزد خود خواند و آن رمزها را از او پرسید. فیلسوف گفت: آن سوزن ها از آن روی در سم افکندم تا بگویم که زهر در مسامات بدن رخنه می کند تا به گوشت و خون و استخوان رسد، آن گونه که این سوزن ها عمل می کنند. ولی، پادشاه که از آن سوزن ها،

گوی آهنین ساخت، می خواست بفهماند که قلبش در این حوادث چون گوئی آهنین سخت شده است و او دیگر معانی دقیق را در نمی یابد و رازهای پنهان را بر نمی تابد. من از آن گوی آینه ای ساختم، که اشاره کنم من به نیروی مهارت خویش در صنعت و به دانش خود می توانم قلب او را مانند آینه صافی و درخشان سازم. پادشاه در پاسخ من، آینه را که زنگار گرفته بود، فرستاد. من دانستم که منظور وی آن بوده است که بگوید: زمانی دلش مانند آینه صاف بوده ولی، به سبب آن خون ها که ریخته است، اکنون زنگار گرفته است. من آن زنگ بزدودم یعنی که با دانش مینوی خویش بار دیگر دلش را صافی و درخشان خواهم ساخت و از او هر آلودگی و ریم را می زدایم. اسکندر او را تحسین کرد و فرمود تا زر و سیم بیاورند و جامه های فاخر و جامی پر از گوهرها، نثار فیلسوف کنند. فیلسوف از قبول آنها سر باز زد و گفت: با من گوهری است نهان، که با وجود آن در شب نیاز به نگهبان نباشد و در راه ها که می روم از دزدانم باک نیست و در این دنیا از طعام و جامه بی نیازم ساخته و هیچ چیز بیشتر از آن مرا خوشدل نمی سازد و من نمی خواهم نگهبان چیزهائی جز آن باشم. اسکندر از سخن او در شگفت شد و گفت: اندیشه و سخن سودمند تو و دانش بسیار تو را از هر چیز بیشتر می پسندم.» (آیتی، ۱۳۸۱: ۳۶۳) این گفتار و توصیف فردوسی درباره فیلسوف نشان می دهد که نگاه او به فیلسوف، مثبت و از سر اقبال است. و با این نگرش است که فیلسوفان را، پاکیزه رأی و خردمند می خواند.

تو گر بخردی در خیز پیش من آی
خود و فیلسوفان پاکیزه رأی

و در داستان پادشاهی یزدگرد، فیلسوفان را بسیار دان می نامید.

ز رومی و هندی و از پارسی
نجومی و گر مردم هندسی

همه فیلسوفان بسیار دان
سخن گوی وز مردم کاردان

و در داستان انوشیروان، فیلسوفان روم، سخن گوی با دانش و پاک بوم خوانده می شوند.

گزین کرد زان فیلسوفان روم
سخن گوی با دانش و پاک بوم

در شاهنامه به فیلسوف و فلسفه دان در دو مفهوم متفاوت دانا و پرسخن یاد شده اند. فردوسی از ارسطو با صفت حکیم یاد می کند:

حکیم ارسطالیس پیش اندرون
جهانی برو دیدگان پر ز خون

و افلاطون را، خردمند و با دانش می خواند.

یکی مرد پیرست با رأی و شرم
سخن گفتنش چرب و آواز نرم

کسی کش فلاطون به دست اوستاد
خردمند و بادانش و بانژاد

پس، فیلسوفان مترادف با دانایان خطه روم می باشند که پرورش یافته افکار سقراط، افلاطون و ارسطو خوانده می شوند. معرفی ویژگی های اخلاقی فیلسوفان نیز، همانند پادشاهان و پهلوانان دارای خصیصه های نیک و بد اند، که گاه در قالب اکوان دیو می آید و از قدرت و دانایی سخن می گوید و گاه به عنوان سفیر از خطه روم می آید و بار دانایی حمل می کند.

نتیجه گیری

در برگ برگ شاهنامه درس پند و اندرز برای نهفته خواننده است، حتی، در ورای داستان هایی که جنگ و نبردی را حکایت می کند، پیامی دارد که ادیبان این داستان ها را زیر مجموعه ادبیات تعلیمی به شمار می آورند. داستان های شاهنامه که مربوط به بخش های اساطیری، حماسی و تاریخی می باشند، به گروه های گوناگون تقسیم می شوند که ویژگی های دگرسان دارند. داستان های اساطیری از هدف آرمانی مردمان نخستین روایت دارند، که بر محور پندارها، گفتارها و کردارهای ساده خویش پایبند می باشند. در داستان های شاهنامه لوگوس یعنی عقلانیت و منطق، با میتوس یعنی اسطوره یا عنصر خیالی آمیخته است. این دوگانگی در بیشتر داستان های شاهنامه وجود دارد؛ مثل داستان رستم و سهراب که هم وجه تعلیمی و هم جنبه شگفت انگیز در آن وجود دارد، و همین خصیصه، از یک سو نکوهیدگی از را به خواننده گوشزد می کند و از سوی دیگر سراسر اعجاب و شگفتی دربردارد. تنوع و گستردگی قصه های شاهنامه بیانگر تنوع فرهنگی ایران باستان است. فرهنگ ایرانی پویاست و سراسر حرکت است. در واقع نیاکان ایرانی زندگی را به صورت قصه برای آیندگان نشان روایت کرده اند. در اسطوره های ایرانی ارزش ها و مفاهیم اخلاقی و خردپسند و صفات و مفاهیم ضد اخلاقی و ناپسند در قالب موجوداتی اهورایی و اهریمنی ظاهر شده اند. امشاسپندان، ایزدان و ایزدبانوان مظاهر صفات پسندیده اخلاقی اند، و اهریمن، و دروجان نیز سمبل پلیدی، بداندیشی و بی اخلاقی محسوب می شوند. هر کدام صفات خاص خود و سمبلی اسطوره ای دارند. نمونه های این مفاهیم اساطیری در وجود زشتی ها، مانند دیو آز، دیو خشم و دیو رشک، وجود دارد. در فرهنگ هر سرزمینی خوب ها و بدها در تقابل هم و برای شناسایی هم کمک می کنند، ولی، در شاهنامه فردوسی این دگردیسی و تحول که از گذشته سرچشمه گرفته است، کالبد اسطوره ای و مفهوم انتزاعی خود را حفظ می کند و به صورت آداب و رسوم در همه آثار فرهنگی و ادبی ایران، نشر و بالندگی پاک پیدا می کند. مهرورزی شخصیت ها و پهلوانان به یکدیگر و کوشش و راهنمایی همگان برای زدودن نابرابری و نجات دربندیان از ویژگی های متمایز اخلاقی شاهنامه است. بخش عمده ای از سازگاری و هماهنگی کارکردهای اسطوره ای با کارکردهای اخلاقی و خردگرا به دلیل خردورزی و اخلاق گرایی اسطوره های ایرانی است، و دلیل دیگر آن نمادین بودن اسطوره و قدرت تأویل پذیری آن است. در اندیشه فردوسی، حکمت، محور اندیشه ورزی است و حکیم بوذرجمهر مصداق بسیار برجسته آن است. فردوسی، در برابر کردن فعل دیو و فلسفه دان، نگاهی از سر ناسازگاری به فلسفه وجود دارد. نام فیلسوف نشان از خرد و هوش و آگاهی صاحب آن دارد و نه فیلسوف به معنای رسمی آن. البته، منابع فردوسی در بیان روایت ها و گفتارهای او متنوع است، از این روست که پیام های متنوع می دهد. منبع اصلی فردوسی شاهنامه ابومنصور است که به دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، حاکم توس از منابع کتبی و شفاهی پیش از اسلام گرد آوردی شده و به نشر نوشته شده بود. فردوسی در نظم شاهنامه به طور مستقیم از کتاب های دیگری نیز استفاده کرده است و حتی آن گونه که خود فردوسی در مقدمه داستان بیژن و منیژه می نویسد، آشکار می کند که این داستان به متن پهلوی بوده و همسر شاعر که بانویی باسواد و دانا بوده است، داستان را از روی متن پهلوی برای فردوسی ترجمه می کرده و او آن را به نظم می کشیده است. ویژگی های اخلاقی داستان های شاهنامه مانند خرد، داد، مهرورزی، باور یکتاپرستی در مقابل دیوهای شوم و بدیمنی که رنج آور می باشند و تحت عناوینی چون دیو آز، خشم، نیرنگ ظهور پیدا می کنند، همه از برای آن است که آدمی بداند، نیکی بر بدی ارجح، و نام و عمل ماندگار بهتر از مال و دارایی بی بار است.

خرد دست گیرد به هر دو سرای

خرد راهنمای و خرد دلگشای

منابع

- بنداری، فتح بن علی، ۱۳۸۱، شاهنامه فردوسی، عبدالمحمد آیتی، تهران: ناشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- جوانشیر، فرج الله، ۱۳۸۰، حماسه داد، تهران: جامی
- رستگار فسائی، منصور، ۱۳۸۳، فرهنگ نام های شاهنامه، تهران: جامی
- دوستخواه، جلیل، ۱۳۸۰، حماسه ایران: یادمانی از فراسوی هزاره ها (سی و پنج گفتار و بررسی و نقد شاهنامه شناختی)، تهران
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۴۲، شاهنامه فردوسی، ج ۷، تهران: کتاب های جیبی
- مزدآپور، کتایون ۱۳۸۳: برگزیده شاهنامه فردوسی، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۷۴: مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، تهران: پیام نور
- الهی قمشه ای، محی الدین مهدی، ۱۳۹۶، کلیات دیوان حکیم الهی قمشه ای، انتشارات روزنه